

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف
بحث در مناقشه محقق حکیم قدس سره نسبت به فرمایش محقق خراسانی قدس سره بود که محقق خراسانی...

س: ...

ج: او می گوید این دلیل شما مناقشه دارد، اینکه مبنای خودم چیست مهم نیست اما این حرفی که شما با این دلیل می فرمایید درست نیست حالا اینکه حرف درست چیست در اینجا در صدد بیان او نیست.
اشکال محقق حکیم چه بود؟ این بود که شما خلط بین مفهوم و مصداق کردید، آنچه که عرف و عقلا در آن مرجع هستند مفهوم است اما مصداق نه، فلذا اگر کسی خودش یقین پیدا کرد به وجود مصداقی، تمام عرف هم انکار کنند اما او یقین دارد که این مصداق وجود دارد وظیفه او این است که آثار آن حکم را بر آن موضوع را در آنجا بار کند چون خودش یقین دارد و لو اینکه عرف یقین نمی کنند و به آن نرسیدند.

پس بنابراین ما در تطبیقات و در مصادیق مرجعمان عقل است اما در مفاهیم مرجعمان عرف است، بعد از اینکه مفهوم را از عرف گرفتیم هر چه مصداق آن مفهوم عرفی است تکلیف بر او است و لو اینکه عرف نفهمد. منتهی اینجا ممکن است شما اشکال کنید به آن رنگ خون و ... که مثال زدیم که برای آن هم جوابی عرض شد و الا در آنجا هم اگر آن جواب نبود ممکن است کسی بگوید که باید همین کار را بکند.

این فرمایش آقای حکیم بود اما مناقشه ای که به فرمایش آقای حکیم است این است که:

این اشکال در اینجا به فرمایش محقق خراسانی وارد نیست چراکه فرمایش محقق خراسانی راجع به برداشت از کلام شارع و سخن و الفاظ نیست بلکه این مقال که «آن مرجع در مفهوم عرف است و در مصداق عرف نیست و بلکه عقل است» این در مواردی است که ما از یک عبارتی و از یک کلامی بخواهیم چیزی را برداشت کنیم، اما جایی که بحث عقلی است و ربطی به کلام و لفظ و اینها ندارد در آنجا دیگر جای این مطلب شما نیست، آقای آخوند در مقام اینکه در رابطه عبد با مولی عقل چه می گوید؟ کار به الفاظ نداریم، عقل می گوید در اینجا برای خروج از بی احترامی به مولی، هتک مولی و برای اینکه احترام مولی را نگه داشته باشی، رسوم عبودیت و بندگی را نسبت به او اعمال کرده باشی آیا در این حال باید چه روشی را اتخاذ کنی؟ آقای آخوند می گوید در این مقام آن چیزی که عقل می فهمد این است که همان دیدن عرف و دیدن عقلا و روش عقلا

عقل می‌فهمد که این کفایت می‌کند برای اینکه ادای حقّ مولی را کرده باشی و احترام او را نگه داشته باشی، رسوم بندگی و عبودیت را به خرج داده باشی، ایشان به لفظ کاری ندارد و نمی‌خواهد یک لفظی را معنا کند که شما بگویند مفهومش درست است از عرف است و مصداقش از عرف نیست، این ربطی به آنجا ندارد و مطلب عقلی است و هنگامی که مطلب عقلی شد باید ببینید حدود و ثغور مطلب عقلی را باید از منبع و مستند آن عقل بدست بیاوری که عقل چرا این حکم را کرده است؟ باید دید چرا عقل چنین حکم کرده است و حدود و ثغورش را از آن منشأ بدست بیاورد.

مثلاً عقل می‌گوید دروغ قبیح است، چرا می‌گوید دروغ قبیح است؟ آیا عقل که می‌گوید دروغ قبیح است تمام این دروغ‌ها را می‌گوید قبیح است و لو اینکه این دروغ انقراض مؤمنین در آن باشد، نجات خودش در آن باشد، مثلاً او را گرفته اند و می‌گویند تو فلانی هستی؟ می‌گوید نه من فلان نیستم، دروغ می‌گوید. «یکی از دوستان ما در مدرسه خان حجره داشت آنجا می‌گفت ساواک ریختند که طلبه‌ها را بگیرند من نگاه کردم دیدم اسم من هم در لیستشان هست به من گفتند تو فلانی هستی (نام کس دیگری را بردند)؟ گفتم نه من آن نیستم این هستم، یعنی خودش را معرفی کرده بود لابد برای اینکه دروغ نگوید، و آنها هم گرفتند و بردنش چون خودش گفت که من این هستم که اسمش در لیست است، می‌توانست بگوید من این نیستم اما ...» حالا آیا عقل که می‌گوید دروغ قبیح است حتی در جایی که مصلحت ملزمه‌ای بر آن مترتب باشد؟ این حدود ثغور را باید از کجا بدست آورد؟ اینجا باید گفت که عقل که می‌گوید دروغ قبیح است منشأش چیست که این حرف را می‌زند؟ منشأ این است که ظلم است، دیگران را به خطا انداختن است، دیگران را به خطا بیاندازی و اقرار به جهل کنی ظلم در حقّ دیگران است، اگر یک مصلحت ملزمه‌ای بر آن است آیا این ظلم نیست؟ نه. پس چون مدرکش ظلم است باید بگوییم هر جا این قبح دائر مدار آن مدرک می‌شود، به لفظ کاری نداریم.

در اینجا نیز همینطور است، چرا عقل می‌گوید که باید اطاعت مولی کنی؟ منشأش چیست؟ به حسن عدل، منشأ این است که احترام مولی را لازم می‌داند، هتک حرمت مولی را قبیح می‌داند، حقّ مولی را این می‌داند که آنچه که تمام نعم و وجود تو و هر چه داری از او است بدو و استمراراً، حدوداً و بقائاً همه از او است حال اگر او از تو یک چیزی می‌خواهد که این خواسته او هم اصلاً برای خودش نیست «هو الغنی الحمید» اگر چیزی هم می‌خواهد برای خودت است و یا برای خلقش است نه برای خودش، عقل می‌گوید که این را باید اطاعت کنی و فرمانش را بپذیری تا اینکه اداء حق به نسبت او شود و تا هتک او نشود، برای این می‌گوید.

پس باید دید که آنچه که منبع و منشأ این حرف است چه چیزی را اقتضاء می‌کند؟ آیا اقتضا می‌کند که ما اکتفا کنیم به هر آنچه که عرف و عقلا می‌گویند؟ یا اینکه این اقتضاء می‌کند که ما بفهمیم که خودش چگونه

می‌گوید نه آن چیزی که عقلاً می‌گویند، اینگونه باید مسأله را محاسبه کرد نه اینکه شما بگویید مفهومش را از عرف بخواهید بگیرید و مصداقش را خودمان، چون اینجا اصلاً حرف مفهوم نیست بلکه حرف بر سر مُدرک عقل است و یا «ما یحکم بالعقل» است بنابراین آنچه که ایشان را در خطا انداخته است کأن خیال فرموده است که ما عنوان اطاعت و معصیت داریم و می‌خواهیم از نظر واژه در مفهوم این بحث کنیم که اطاعت یعنی چه و معصیت یعنی چه و بعد بفرمایند که ما مفهوم اطاعت و معصیت را از عرف باید بگیریم و مصداقش را از عقل باید بگیریم. خیر، ما در اینجا بر سر یک واژه صحبت نمی‌کنیم بلکه بر سر یک واقعیت نفس الامری عقلی بحث می‌کنیم که در رابطه عبد با مولی عقل چه چیزی درک می‌کند، و آقای آخوند می‌فرمایند که عقل من این را درک می‌کند، پس این اشکال محقق حکیم به این فرمایش محقق خراسانی وارد نیست.

س: ...

ج: در کیفیت آن هم گفتیم دیگر، این تتمه کلام برای همین بود که همانطور که در اصلش به عقل مراجعه می‌کنیم، در کیفیت و حدود و ثغور و چگونگی‌های آن هم باید به منبع آن مراجعه کنیم که این حرف را چرا زده است، باید به آن منبع مراجعه کنیم. چرا گفته است دروغ بد است؟ چرا گفته است دروغ قبیح است؟ چون ظلم به دیگران است، اقراء به جهل دیگران است، آنها را در خطا انداختن است. آیا در خطا انداختن دیگران همیشه ظلم است یا خیر؟ اگر دیگری را به خطا بیاندازی که مصالحی نسیب او شود ... در اینجا که عقل می‌آید دیگر آن ملاک اینجا نمی‌آید. مثلاً ظالمی از ما پرسید این آقا زید است؟ من می‌دانم زید است اما می‌گویم خیر بکر است، در اینجا این دروغ من چه می‌شود؟ این دروغ من او را نجات می‌دهد و آن ظالم را در جهل می‌اندازد و ظالم که به جهل بیافتد که نسبت به او ظلم نیست بلکه خوب است و دیگر ظلمی از او صادر نمی‌شود پس ما حدود و ثغورش را باید از همان منبع بفهمیم. در الفاظ خود معنای لفظ و حدود و ثغورش را از عرف باید بفهمیم، در مباحث عقلی و مُدرکات عقلی و ما یحکم به العقل اگر گفتیم عقل حکم دارد باید به خود عقل و منبعی که عقل به سبب او این درک را داشته است مراجعه کنیم.

س: فرمایش آخوند در عبادات هم می‌آید؟

ج: فرقی نمی‌کند در همه جا می‌آید.

س: ...

ج: شارع که آن عبادت را مشخص کرده است و گفته است اجزائش این است، شرائطش این است حالا نحوه امتثال و اطاعت او به چیست؟ به اینکه یک انسان تقه‌ای آمد گفت شما بپذیر.

س: این حکم عقلی قابل درک برای همه است؟

ج: مستوهای آنها با هم متفاوت است، برای برخی که عقلای قوی هستند درک می‌کنند و آنهایی هم که درک نمی‌کنند باید خودشان اطمینان پیدا کنند مگر اینکه شارع یک قولی را برایشان حجت قرار داده باشد.

س: مگر این فرمایشی که مرحوم آخوند می‌فرمایند در مورد اخبار آحاد نبود؟ مگر اخبار آحاد لسان نیستند؟ مگر بحث ما در مورد اینکه سیره به اخبار آحاد عمل می‌کند نبود؟ همینجا آقای حکیم می‌گوید مستفاد از خبر زراره وقتی می‌گوید صلّ این است که مفهوم اطاعت صلّ را عقل می‌فرماید، همان فرمایش شما، نه اینکه تعیین ... خبر واحد را احراز می‌کند یا نمی‌کند، ... عقل محض نبود بحث آخوند.

ج: عقلی محض صرفاً لا ریب فیه.

س: نه، عرض می‌کنم بحث از اخبار آحاد بود...

ج: آن اخبار آحاد که نیامده است بگوید ... آن اخبار آحاد گفته است صلّ، این صلّ شاید مطابق با واقع باشد و شاید هم نباشد، گفته است اسجد السجده السّهو اذا سهوت، ممکن است این مطابق با واقع باشد و ممکن است نباشد، حالا حرف بر سر من این است که عقل من می‌گوید آن اسجدهای واقعی شارع را آن اسجدهایی که از شارع صادر شده است باید تحقق ببخشی، آن صلّها را باید تحقق ببخشید و ... همه را باید تحقق ببخشی، آنچه هم که گفته است نکن در واقع، باید آنها را نیز تحقق ببخشی، این را عقل من می‌گوید بعد آقای آخوند می‌گوید که کیفیت اینها را تحقق ببخشید این نیست که فقط بروی علم پیدا کنی که چه گفته است و چه نگفته است، بلکه عقل می‌گوید همین که یک انسان ثقه‌ای می‌گوید باید «اسجد سجده السّهو» را هم گوش کنی، تو اطاعت او را کرده‌ای آن اطاعتی را که من درک می‌کنم لازم است تو نسبت به مولی داشته باشی این اطاعت در اینجا هم حاصل شده است پس این می‌شود کیفیت آن اطاعتی که عقل درک کرد. آقای آخوند می‌گوید در باب کیفیت اطاعت نه اینکه مفهوم آن روایت چه می‌شود، آن روایت را فهمیده ام مفهومش چیست و کاری به آن نداریم حالا می‌گوید تو که فهمیدم و درک کردم که تو باید فرمانبردار اوامر و نواهی مولایت باشی، می‌گوییم چطور باشیم؟ حتماً باید یقین کنیم که چه گفته است؟ می‌گوید خیر لازم نیست یقین پیدا کنی، اگر یقین پیدا کردی فبها و نعم المطلوب، اما اگر یقین پیدا نکردی یک انسان معتمد، یک ثقه و یک کسی که قولش حجت است اگر گفت اگر طبق گفته اینها هم عمل کنی تو از عهده احترام مولی بر آمدی، تو دیگر رسوم عبودیت را به خرج دادی، تو دیگر هتک مولی نکردی. پس در این باب صحبت می‌کند و آقای آخوند اینجا را حرف می‌زند نه اینکه آن روایت معنایش چیست، آن روایت طریق است بر اینکه من بفهمم به طور اخبار ثقه مولایم چه می‌خواهد آن را انجام بدهم و همین که آن را انجام دادم عقل می‌گوید آفرین تو دیگر از آن وظیفه‌ای که نسبت به مولایت داشتی بر آمده‌ای.

س: این مدرک عقلی را در جلسات گذشته فرمودید که آنچه که عقل قطعاً درک می‌کند یک قضیه بیشتر نیست و آن هم حسن و قبح عقلی است و بیشتر از آن مصادیق است که اختلاف در آن است و در اینجا بسیاری از اوقات بحث رفت سراغ مدرک عقلی و ما نفهمیدیم مدرک عقلی دقیقاً چیست و شما فرمودید یک بحث مبسوطی در مدرک عقلی است و چه چیزی در مدرک عقلی بدیهی است...

ج: بله آنچه گفتیم این بود که نسبت به کبریات این دو کبری که «العدل حسنٌ و الظلم قبیحٌ» اختلافی بین عقلای عالم نیست و این دلیل خطایی نیست، اما اینکه زیرمجموعه‌های اینها اختلافاتی دارند، فلذا است که ممکن است شارع تخطئه کند و بگوید اینجا اشتباه کردید، این صغرای آن نیست اما در آن دو تخطئه معنا ندارد، مثلاً اینکه در مورد العدل حسنٌ مولی عقلاً را تخطئه کند، و یا در مورد اینکه الظلم قبیحٌ بخواد عقلاً را تخطئه کند معنا ندارد. و حال حرف آقای آخوند این است که عقل من را شما تخطئه می‌کنید؟ بیا بیان کن، الان دیگران که به آقای آخوند اشکال می‌کنند ایشان را تخطئه می‌کنند و می‌گویند درست است شما می‌گویید عقل من درک می‌کند که اگر در مقام اطاعت مولی و برون رفت هتک موی و انجام وظیفه عبودیت و احترام به مولی، اگر شما در این مقام بیابید و به حرف ثقه گوش کنید این حسنٌ، یعنی به حرف ثقه گوش کردن در این مقام حسنٌ یا عدلٌ و العدل حسنٌ فهذا حسنٌ، ایشان چنین کبرایی را تشکیل داده و آن را می‌چینند، می‌فرماید ما در مقام اطاعت مولی به خبر واحد ثقه گوش کنیم این عدلٌ و العدلٌ حسنٌ پس گوش کردن به این حسنٌ، کسی که اینجا اشکال می‌کند چه می‌گوید؟ می‌گوید نه این حسنٌ نیست، این عدلٌ نیست در این صغری، اینجا جای تخطئه است که اصحاب نظر ممکن است مختلف بشوند.

می‌فرماید: «ثانیاً: آورد علیه السید الحکیم رحمه الله: بآنّه لا ریب فی ما ذکره من کون الإطاعة الواجبة بحکم العقل (و همچنین) المعصية المحرمة كذلك (یعنی بحکم العقل چیست؟ آن چیزی است که) ما کان طاعة و معصية عند العقلاء» آن اطاعتی که واجب است معصیتی که محرم است آن است که طاعت و معصیت نزد عقلاً باشد - یعنی مفهوماً - این حرف خیلی درستی است. «لکن المراد به أنّه یجب الرجوع إلى العقلاء فی تشخیص مفهوم الإطاعة و المعصية» لکن مراد به این فرمایش آقای آخوند که گفتیم لا ریب فیه این است که واجب است رجوع نمودن به عقلاء در تشخیص مفهوم اطاعت و معصیت، که آیا مفهوم اطاعت و معصیت چیست، آیا در این مفهوم اطاعت و معصیت فلان قید مثل قصد وجه و قصد تمییز و اخذ شده است یا نه؟ در مفهوم اینها هست یا نیست؟ بله برای اینها باید به عرف مراجعه کرد. «فی تشخیص مفهوم الإطاعة و المعصية، مثل قصد الأمر» که خود امر را قصد کنیم لازم است یا نه «و الوجه» قصد وجه، وجه یعنی آن عنوانی که از قبل حکم برای آن فعل پیدا می‌شود مثل وجوب، مثل حرمت، مثل کراهت، مثل استحباب «و التمییز» آیا در صدق اطاعت تمییز لازم

است یا نیست من تمییز بدهم، مثلاً می‌دانم که یک نمازی از من قضا شده است، نمی‌دانم نماز ظهر بوده، عصر بوده یا عشاء بوده است، راه دارم که بروم به دست بیاورم مثلاً در دفترم نوشته ام که چه بوده است، یک کسی می‌گوید چه احتیاجی است که بروی نگاه کنی، چهار رکعت نماز می‌خوانیم به قصد آنچه که در ذمه است و تمییز نمی‌دهیم، برخی گفته اند خیر، این اطاعت صدق نمی‌کند حالا که راه داری باید ببینی کدام بوده و همان را بعث کنی، ما فی الذمه فایده‌ای ندارد بلکه باید تمییز بدهی و ممیزاً انجام بدهی. اینها را آقای حکیم می‌فرماید در مفهوم اطاعت اینها خوابیده است و در مفهومش باید به اینها به عرف مراجعه کنید و اینها دست است. «أو غیر ذلک (از این امور) ممّا یعتبر فی مفهوم الإطاعة و العمد (این و العمد عطف به قصد است یعنی و مثل العمد) و نحوه ممّا یعتبر فی مفهوم المعصية» آیا در معصیه عمد نهفته است؟ یا خیر همین که کاری از شما سر زد که خلاف گفته مولی است و لو شما تعمد نداشتید و سهواً انجام می‌دهید، نسیاناً بود، آیا عمد در آن مأخوذ است یا خیر؟ «ممّا یعتبر فی مفهوم المعصية»

خب پس ملاحظه فرمودید که می‌فرماید «یجب الرجوع إلى العقلاء فی تشخیص مفهوم الإطاعة و المعصیه (مثل اینها) لا غیر ذلک (نه غیر از این امور) ممّا یرجع ذلی المصدق. و حیثئذ فإذا کان سلوک ما هو طریق عند المولی طاعة و مخالفته معصیه و لم یثبت کون خبر الثقة طریقاً عند الشارع لا یكون سلوک طاعة للشارع عندهم» می‌فرماید حالا که اینطور شد که ما در مفهوم باید مراجعه کنیم نه در مصداق، اگر فهمیدیم و بنایمان بر این شد که آن چیزی مصداق طاعت است که مولی آن را قبول داشته باشد و آن چیزی مصداق معصیت است که مخالفت با آن چیزی شد که مولی قبولش دارد، اگر این شد حرف شما دیگر درست نیست، ما چه می‌دانیم این کاری که عقلا می‌کنند شارع قبول دارد یا ندارد؟! «و حیثئذ» یعنی و حین إذ کان المرجع فی المصدق العقل و المرجع فی المفهوم العرف و العقلاء و اینها جایشان نباید عوض بشود «فإذا کان سلوک» وقتی که سلوک و طی نمودن آن چیزی که طریق است نزد مولی طاعت باشد و مخالفت آنچه که طریق است نزد مولی معصیت باشد و برای ما ثابت نشود از نظر شرعی «کون خبر الثقة طریقاً عند الشارع لا یكون سلوک طاعة للشارع عند العقلاء و لا مخالفته معصیه له عند العقلاء اصلاً» باید خودش معلوم کرده باشد، این برای مصداق است.

س: ...

ج: عقلا دیگر، عقلا همین را می‌گویند، عقلا می‌گویند مصداق را باید خودش معلوم کرده باشد، مصداق عقلی است.

س: ...

ج: خیر، کبری را به حسب مفهوم پذیرفت نه مصداق. آقای حکیم می‌گوید ای استاد، ای آقای آخوند شما مصداق را تأویل به عرف دادید در حالی که غلط است مصداق تأویل به عرف برود. چون می‌گوید سیره عقلا این است که اینطور اطاعت می‌کنند پس این هم اطاعت مولی است؟ خیر این را نمی‌توانیم بگوییم، اگر فهمیدیم مولی خودش این را قبول دارد آن وقت می‌توانیم بگوییم این اطاعت مولی است.

س: عقلا هم قبول می‌کنند.

ج: بله قبول می‌کنند، بعد از اینکه خود مولی گفت دیگر عقلا چه کاره هستند که قبول می‌کنند؟ خود مولی گفته است دیگر پس عقلا خودشان هم می‌گویند ما مرجع در مصداق نیستیم بلکه ما مرجع در مفهوم هستیم، اگر مولی خودش گفته است خبر واحد حجّت است و این را طریق برای اطاعتش قرار داده است بله قبول است که از این راه اطاعتش کنیم، اما اگر او خودش نگفته است به صرف اینکه ما عقلاء خودمان این کار را می‌کنیم و اطاعت می‌دانیم به درد نمی‌خورد.

س: احراز امضاء شما می‌فرمایید؟

ج: بله. حالا امضاء یا با عدم ردع یا هر چیز دیگر. ممکن است کسی بگوید امضاء می‌خواهد و یک کسی بگوید با عدم ردع واقعی که احراز شود ردع نکرده است می‌فهمیم که این را قبول کرده است و درست است. «و مجرد کونه طریقاً (و مجرد بودن خبر ثقه) طریقاً عند العقلاء بنحو تکون موافقته (آن خبر ثقه) طاعة و مخالفته (آن خبر ثقه) عندهم بالإضافة إلى موالیهم (به نسیبه به موالی خودشان) لا یلازم کونه كذلك بالإضافة إلى الشارع» این ملازمه با آن ندارد چون این برای مصداق است و باید خود مولی قبول داشته باشد نه اینکه ما می‌گوییم. می‌فرمایند «نعم لو كان العقلاء» بله این را قبول می‌کنیم، اگر عقلاء مرجع در مصداق بودند این حرف آقای آخوند درست بود «نعم لو كان العقلاء مرجعاً فی تشخیص مصداقهما (یعنی مصداق اطاعت و عصیان) كان ما ذکر فی محلّه» آنچه که آقای آخوند ذکر کرده است یا آنچه که ذکر گردیده شده است در محلّ خودش خواهد بود «الآنّه فی غایة المنع» که این حکم و عقلاء مرجع در تشخیص مصداق نیستند.

خب ایشان می‌فرمایند «و قد أجاد» مناقشه‌ای در فرمایش آقای حکیم است. می‌فرماید: «و قد أجاد فی تفسیر الطاعة بسلوک ما هو طریق عند المولی و المعصية» این که آقای حکیم تفسیر کرده است و می‌فرماید طاعت عبارت است از سلوک آن چیزی که طریق است نزد مولی، و ایشان تفسیر فرموده اند معصیت را - والمعصية عطف به تفسیر است یعنی فی تفسیر المعصية - بمخالفة ما هو طریق عنده (عند المولی) این أجاد در این باب، جودت به خرج داده است و کار حسنی انجام داده است، «و إن كان ما أفاده من الرجوع الى العقلاء فی تعیین المفهوم لا فی تشخیص المصداق لا مجال له هنا» این تکه عبارت مطلب ایشان مطلب خوبی است (و قد

أُجَاد نسبت به این) که فرموده است آن چیزی که نزد مولی حسن است و مولی قبولش دارد اطاعت محقق می‌شود و آن چیزی که قبول دارد مخالفت با او معصیت می‌شود، این حرف درست است اما اینکه «ما أفاده من الرجوع إلى العقل في تعيين المفهوم لا تشخيص المصداق» این مطلب ربطی به بحث ما ندارد و لو حرفش درست است اما ربطی به اینجا ندارد چون ما اصلاً اینجا درباره مفهوم لفظی صحبت نمی‌کنیم بلکه از یک مدرک عقلی صحبت می‌کنیم.

می‌فرماید «و إن كان ما أفاده من الرجوع إلى العقل في تعيين المفهوم لا في تشخيص المصداق لا مجال له (این ضمیر له بر می‌گردد به ما أفاده)» پس لا مجال لما أفاده در ما نحن فیه و لو حرف درستی زده باشد و قبولش داشته باشیم. «إذ هذا البحث (که مرجع در مفهوم است نه در مصداق) يتعلّق بالأدلة اللفظية (و حال اینکه) هو (آقای حکیم) نفسه قد فرض فيما سبق منه وجوب الإطاعة و حرمة العصيان بحكم العقل لا بالدليل اللفظي» نمی‌گوییم چون شارع گفته است أطيعوا الله و أطيعوا الرسول بگوییم باید اطاعتش کرد، از این باب که نمی‌گوییم، از این باب است که عقلمان می‌گویند و اگر هم أطيعوا الله است ان ارشادمان است و الا اگر بخواهیم به أطيعوا الله تمسک کنیم همانطور که گفتیم یا دور لازم می‌آید یا تسلسل لازم می‌آید.

«لا بالدليل اللفظي، و المدار في موضوع حكم العقل و تحديد دائرته هو الملاك الذي قد حكم بملاحظته» مدار و ملاک در موضوع حکم عقل که موضوع حکم عقل چیست؟ و تحديد و مشخص کردن دایره آن، حدود و ثغورش چیست، شرایطش چیست، قیودش چیست؟ ملاک در آن عرف است؟ نه، لفظ است؟ نه، منبعی است که عقل از آنجا این حکم را بیرون کشیده است و در آورده است، که مثال زدیم و توضیح دادیم که عقل می‌گوید ظلم قبیح است. این موضوعش چه ظلمی است؟ دروغ مطلق است، کذب مطلق است یا کذب خاص است؟ این را از کجا باید فهمید؟ از اینکه چرا گفته است قبیح است، چرا آن چیست؟ ظلم است، همه اینها در ظلم است چون دو قضیه بیشتر نداریم. باید ببینیم که در تمامی کذب‌ها این ظلم وجود دارد، اگر در همه کذب‌ها ظلم است همه آنها قبیح است اما اگر عقل ما فهمید که در همه کذب‌ها ظلم نیست، حکم نمی‌کند. پس دایره را محدود کرده و موضوع را تشخیص می‌دهد.

می‌فرماید: «و المدار في موضوع حكم العقل و تحديد دائرته هو الملاك الذي قد حكم (عقل) ملاحظته (به ملاحظه او حکم کرده است) لا الرجوع إلى العقل في تعيين المفهوم أو مصداقاً» ربطی به این ندارد، آن حرف بحث اینکه مرجع در مفهوم عرف است و در مصداق عرف نیست جایگاهش وقتی است که می‌خواهیم از الفاظ و از کتاب و سنت استفاده کنیم نه از این مطلب عقلی که داریم بررسی می‌کنیم.

ج: چرا ولی ارشاد است. حالا الان یک حرف‌هایی می‌زنیم که به فرمایش شما هم می‌خورد.

«تتميم البيان المذكور» برای اینکه محقق حکیم قدس سره محقق بزرگی است یک راهی را می‌خواهیم نشان بدهیم کلام ایشان را که حالا با ظاهر عبارتش هم ن سازد یک توجیهی بکنیم و بگوییم لأن مقصود ایشان این است که این توجیه بسیار دقیق است دقت بفرمایید.

آن توجیه این است که آقای حکیم قبول دارد که این بحث ... اما از یک راهی می‌خواهد بیاید این حرف را بزند و آن این است که ایشان می‌گوید مگر ما در قرآن أطیعوا الله نداریم؟ داریم، «فلیحذر الذین یخالفون عن أمره» حذر از معصیت هم که داریم، مگر اینها لفظ نیستند؟ ما در فهم معنای أطیعوا الله، أطیعوا که لفظ است دیگر، مفهومش چیست که باید به سراغ عرف برویم؟ خودتان قبول دارید. حذر از معصیت هم عباراتی همچون «لا تعصی الله» «لا تعف» و ... اینها هم معنای عصم و عصیان و اینها را هم که باید از عرف در بیاوریم، این را هم که قبول دارید دیگر، اینها لفظ است. بر اینها تحفظ کنید به عنوان مقدمه اول.

مقدمه دوم این امر أطیعوا الله و نهی از معصیت آیا اینها ارشادی استیا مولوی است؟ کدام است؟ ارشادی، پس این را هم قبول دارید. وقتی ارشادی شد شارع به این واژه به چیزی ارشاد می‌کند؟ به حکم عقل ارشاد می‌کند. شارع می‌شود در مقام ارشاد به مرشد^۱ الیه یک الفاظ و یک چیزی را به کار بگیرد که آینه تمام نمای مرشد^۱ الیه نباشد، می‌شود؟ می‌خواهد به آن ارشاد کند دیگر، عبارت را نه ضیق تر و نه اوسع باید بگیرد بلکه تابع^۲ نعل بالنعل باید بگیرد. خوب دقت بفرمایید که شارع با این لفظ أطیعوا مردم را هدایت می‌کند به آن مرشد^۱ الیه عقلی، بنابراین از این کشف می‌کنیم که آن مرشد^۱ الیه عقلی چیزی است که تابع^۲ نعل بالنعل با همین مفهوم عرفی اطاعت سازگار است چون اگر غیر از این باشد این اطاعت در عرف یک معنای دیگری اَضِیق یا اوسع داشته باشد این چطور به آن هدایت کرده است؟ وقتی می‌خواهیم ما هدایت کنیم مردم را با یک لفظی به یک چیزی، آن الفاظی که در آن مقام استخدام می‌کنیم باید آینه نشان دهنده همان مرشد^۱ الیه باشد. پس آقای حکیم از این راه می‌خواهد برود. حالا اگر عبارتش ایشان را هم ما تطبیق کنیم و بگوییم از این راه، بگوییم شارع گفته است أطیعوا الله و أطیعوا الرسول، از این أطیعوا که گفته شده است با مفاد این اطیعوا و با مفهوم این أطیعوا می‌خواهد ما را ارشاد کند، این مفهوم را از چه کسی باید بفهمیم؟ باید به عرب مراجعه کنیم ببینیم کلمه اطیع و طاعت و اینها چه معنایی دارند، این را دیگر باید از عرف بگیریم، وقتی از آنها گرفتیم پس می‌فهمیم که آن مرشد^۱ الیه که یک امر عقلی است چیزی است که این نشان دهنده او است. وقتی این نشان دهنده او شد پس مرجع می‌شود عرف، می‌گوییم که ما از رهگذر عرف و از مراجعه به عرف می‌فهمیم که با این بیان و این حیلای که به کار بردیم پس بنابراین آن مرشد^۱ الیه قبلی چیست.

«تتمیم البیان المذكور» یعنی تتمیم بیان مذکور از قِبَل آقای آخوند، یک طوری تتمیش کنیم که درست بشود و همچنین فرمایش آقای حکیم هم دیگر درست بشود.

س: ...

ج: حالا ببینید خلاف ظاهر عبارت ایشان است.

س: ...

ج: البته این المحرّمه و الواجبه در عبارت آقای حکیم نیست، این دو کلمه را در اینجا به عبارت ایشان اضافه کردند اما عبارت خودشان این است که کلمه الواجبه و المحرّمه را ایشان ندارند.

س: ...

ج: نه، حالا اجازه بدهید اینها را تطبیق کنم بعد به خدمت شما هم عرض می‌کنم که این حرف‌هایی که ما می‌زنیم به عبارت آقای حکیم نمی‌خورد مگر شما به نحو لا یتجسبک بخواهید به ایشان بچسبانید.

«و یُمكن تتمیم البیان المذكور بأنّ الشّارع المقدّس قد أمر بإطاعته بالبیان اللفظی (أطیعوا الله) إرشاداً إلى حکم العقل بوجوبها (وجوب این طاعت) و المرجع فی البیانات اللفظیّ هو العرف من حیث تشخیص المفهوم و المصداق» مرجع در بیانات لفظیه عبارت است از عرف از حیث هم تشخیص مفهوم و هم از حیث تشخیص مصداق، مفهوم با عرف و مصداق هم با عرف، که این مذهب مرحوم امام قدّس سرّه هم می‌باشد، ایشان می‌فرمایند در مصداق هم مرجع عرف است، هم در مفهوم و هم در مصداق، خلاف آنچه که مشهور است ایشان اینگونه می‌فرمایند، حالا این تتمیم هم روی همان مبنا می‌باشد و این جهتش را هم از آن مبنا أخذ کرده است، می‌گوید شارع مگر نگفته است اطیعوا الله، لفظ داریم که در قرآن و در روایات اینها است، لفظ داریم. مفهوم این اطیعوا الله و مصداقش را باید از که بگیریم؟ از عرف، ما می‌رویم سراغ عرف معنا می‌کند... «فیستکشف أنّ المرشد إلى وجوبه عقلاً ما ینطبق علیه الإطاعة عرفاً» پس کشف می‌شود آن چیزی که ارشاد گردیده می‌شود به سوی وجوبش عقلاً که شارع در صدد این است که ارشاد کند به سمت او عقلاً «ما ینطبق علیه الإطاعة عرفاً» همانی که مفهوم اطاعت عرفاً بر آن منطبق است دارد بر او ارشاد می‌کند. وقتی ارشاد به یک امر عقلی می‌کنند در توضیحش گفتم که عبارت را نمی‌شود اوسع یا أضیق کرد معلوم می‌شود که این عبارت اطاعت به همان معنای عرفی که دارد به آن منطبق است. «و لا شبهة فی أنّ العمل علی طبق الحُجج العقلیّة مصداق للإطاعة لدی العرف» این مصداق اطاعت و عصیان در عرف است. ما مفهومش را از عرف می‌گیریم، مصداقش را هم از عرف می‌گیریم و همین که مفهوماً و مصداقاً از عرف گرفته می‌شود شارع همین را ارشاد قرار داده است به آن چیزی که عقل می‌گوید پس معلوم می‌شود که عقل هم همین را می‌گوید که این ارشاد به آن است، نمی‌شود

مُرشد یک حرفی بزند و مُرشدُ إلیه یک چیز دیگر باشد. وقتی مُرشد این را می‌گوید پس مُرشدُ إلیه هم همان است. این تتمیم بیان مذکور.

یک مناقشه دارد که همین را بخوانیم و از «الّا أن یتمسک هنا...» بماند برای فردا «مناقشه و ردّ: یُمكن أن یناقش فیہ بما تقدّمت الإشارة الیه من أن کون العرف مرجعاً فی التّطبیق مختلف فیہ، فقط ذهب المشهور إلی خلافه.» جواب این است که شما آمدید روی یک مبنای غیر مشهوری حرف می‌زنید که عرف در مصداق هم مرجع است و با این مفهوم حل اختلاف می‌کنید. بله شما با این بیانتان می‌توانید طبق بعض مذاهب و مبانی بیان را تکمیل کنید نه کلّ المبانی، این اشکال نیست، نمی‌شود مناقشه و ردّ اسمش را گذاشت بلکه یک تنبیه است که این به درد آنها می‌خورد نه به درد ما، این را به عنوان مناقشه نمی‌شود ذکر کرد، مناقشه به این عنوان می‌شود ذکر کرد و آن اینکه ما به درک عقلیمان گفتیم یک مسأله عقلی را داریم محاسبه می‌کنیم، وقتی برایمان روشن شد که آن مسأله عقلی و مُرشدُ إلیه چیست نمی‌توانیم به واسطه اینکه این لفظ کم و کاستی دارد آن مطلب عقلی را روشن کنیم، درک ما نسبت به آن بالوجدان و بالقطع است و چیزی که بالوجدان و بالقطع داریم آن را درک می‌کنیم به حسب عقل خودمان نمی‌توانیم بگوییم چون این لفظ را عرف اینگونه معنا می‌کند اوسع است یا أضیق است پس همان معنای عرفی، ملاک چیز دیگری است و ربطی به آن ندارد. مثلاً در همین جا اگر یک دلیلی پیدا شد که می‌گوید کذب مطلقاً حرام است و لو حدلی باشد، مطلقاً را فرض کنید که این هم ارشاد باشد به حکم عقل، ما می‌توانیم دست از عقلمان برداریم و بگوییم نه عقل می‌گوید که حدلی آن قبیح نیست، معلوم است که حدل ندارد، این چطور می‌گوید تا ما بگوییم قبیح است، پس بنابراین اگر یک مسأله‌ای آن مُرشدُ إلیه موضوعاً، حدوداً و خصوصیتاً در همه جهات برای ما روشن بود اینجا نمی‌توانیم دست از او برداریم به واسطه این لفظی که شارع به عنوان ارشاد می‌دهد، بلکه آن قرینه می‌شود که ارشاد را معنا کنیم، آن قرینه عقلیه و لیبیه می‌شود برای اینکه آن ارشاد را معنا کنیم، نه اینکه از این طرف. این حرف در جایی درست بود که کسی بگوید من شک دارم حکم عقلم چیست، نمی‌دانم، از راه لفظ شارع بخواهد مُرشدُ إلیه آن را پیدا کند، اما کسی که آن را می‌شناسد که نمی‌تواند این حرف را بزند، او علم وجدانی به آن دارد و قطع نسبت به آن دارد و نمی‌تواند آن را علی ذوب الفاظ معنا کنید، آن یک امر مسلّم و واضحی است و نمی‌تواند اینطور بگوید. مثل اینکه عقل شما می‌گوید خدا نمی‌تواند جسم باشد، خدا نمی‌تواند بنشیند و بلند شود، اینها را عقل شما می‌گوید، حالا آیه قرآن هم بیاید بفرماید که «ذوالعرش» نمی‌توانیم معنا کنیم که این عرض یعنی تخت بلندی دارد.

الفائق فی الاصول – حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

۱۳۹۷/۰۷/۲۳

جلسه یازدهم

ج: داریم فرض می‌کنیم ارشاد است یعنی تعبّد و مولویّتی به خرج نداده است بلکه ارشاد محض است و وقتی ارشاد محض باشد این حرف‌ها نمی‌آید.

این هم به خدمت شما عرض شود این مسأله تا تنمه این بحث هم مطالب به درد بخوری است که ان شاء

الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.